پیشخوان

در تذکاری مجدد به اهمیت روزنگاشت‌های امیراسدالله علم

حالات مخفی مخدوم!

شاهد توحیدی

امیراسدالله امیر قائنات، معروف به امیراسدالله علم، در دوران طولانی تصدی وزارت دربار، صاحب سرّ محمدرضا پهلوی به شمار می‌رفت. او در این دوره با نگارش روزنگاشت‌هایی، از خصوصی‌ترین حالات مخدوم خود، به تاریخ گزارش داد! انتشارات معین- که یکی از بهترین نسخ این روزنگاشت‌ها را نشر داده- در دیباچه این اثر، در باب تبار علم، چنین آورده است: «محمدابراهیم، پدر امیراسدالله علم که در دوران پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار به حکومت بیرجند گماشته شد و به لقب شوکت‌الملک مفتخر گردید، پس از چندی امیر قائنات شد.

شوکت‌الملک پس از به قدرت رسیدن سردار سپه به او نزدیک‌تر شد و جزو محارم او قرار گرفت، به طوری که همیشه در سفر و حضر با رضاشاه بود. بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ شوکت‌الملک به بیرجند رفت و در سال ۱۳۲۳ همان‌جا درگذشت. محمدابراهیم دارای سه دختر به نام‌های فاطمه، زهره و بلقیس بود و تنها پسرش امیراسدالله نام گرفت. رضاشاه دو بار در زندگانی این پسر مداخله کرد، بار اول موقعی که پدر علم می‌خواست پسرش را برای تحصیل کشاورزی به اروپا بفرستد ولی رضاشاه دستور داد به جای این کار امیراسدالله در دانشکده نوبنیاد کشاورزی کرج به تحصیل بپردازد و بار دوم هنگامی بود که اشرف خواهر دوقلوی محمدرضا به دستور پدرش به همسری علی قوام فرزند ابراهیم قوام شیرازی درآمد و وی دستور داد یکی از دو دختر قوام به همسری اسدالله علم و دیگری به همسری دکتر ابوالقاسم مؤدب نفیسی پسر مؤدب‌الدوله (پیشکار ولیعهد) درآید.»

ناشر در دیگر بخش از مقدمه خویش، در باب چند و چون نگارش یادداشت‌های علم و نکاتی که وی به هنگام نگارش این دست‌نوشته‌ها به آن توجه می‌کرد، می‌نویسد: «علم از زمانی که وارد گود سیاست

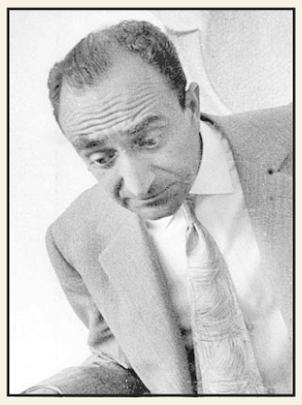

امیراسدالله امیر قائنات معروف به امیر اسدالله علم

شده، هر روز خاطرات خود را به صورت محرمانه در دفترهای جداگانه ثبت می‌کرده است ولی آنچه را که امروز ما در دسترس داریم و علی‌نقی عالیخانی به گفته خودش، خانواده علم در اختیارش گذاشته‌اند، مربوط به دی سال ۱۳۴۷ تا شهریور ۱۳۵۶ است. عالیخانی ابتدا خلاصه‌ای از مطالب این مجموعه را که به گفته خودش حدود ۴ هزار صفحه است، به انگلیسی ترجمه می‌کند تا در اختیار انگلیسی‌زبانان قرار گیرد. او بعد هم وعده داد که بقیه دستنوشته‌ها را به همین ترتیب چاپ و منتشر کند.

آنچه را که امروز خواننده در اختیار دارد، متن اصلی خاطرات امیر اسدالله علم است که به علاقه‌مندان تاریخ معاصر ایران تقدیم می‌شود. هنگامی که اولین چاپ خاطرات علم در ایران منتشر شد، اکثریت کسانی که با نام علم آشنایی داشتند با تعجب به این اثر نگاه کردند و غالباً مشکوک بودند که آیا به طور کلی علم اهل نوشتن آن هم خاطرات روزانه بوده است یا اینکه دیگران از قول او مطلبی را به رشته تحریر درآورده‌اند.

ولی رفته‌رفته با آگاهی از متن خاطرات این شک برطرف و معلوم شد به واقع علم شخصاً این خاطرات را به دور از چشم محمدرضا شاه تهیه و تنظیم می‌کرده است ولی از آنجا که وحشت آن را داشته که مبادا آنچه می‌نویسد به دست شاه برسد، در تدوین مطالب طوری قلم را به کار می‌گیرد که اگر چنین اتفاقی افتاد، مشکلی برای او ایجاد نشود. معذالک اینک که ما اصل دست‌نوشته‌های او را در اختیار داریم، متوجه می‌شویم که به علت مفاسد اجتماعی که در آن دوران در مملکت ساری و جاری بوده است، حتی شخصی مانند علم هم نمی‌تواند با همه احتیاطی که به خرج می‌دهد، پرده‌دری نکند و گاه ناچار می‌شود پرده از مسائلی بردارد که عمق فاجعه و فساد را در آن زمان نشان می‌دهد. درباره یادداشت‌های علم در پایان تکرار این نکته ضرورت دارد، آنچه به‌عنوان یادداشت‌های علم منتشر شده و خواهد شد تنها حوادث ۹ سال از ۱۱ سال وزارت دربار او را دربر می‌گیرد و درباره دو سال اول وزارت دربار و همچنین ۲۰ماه نخست‌وزیری که مهم‌ترین سال‌های فعالیت‌های سیاسی علم بوده است مطلبی در این یادداشت‌ها دیده نمی‌شود.»

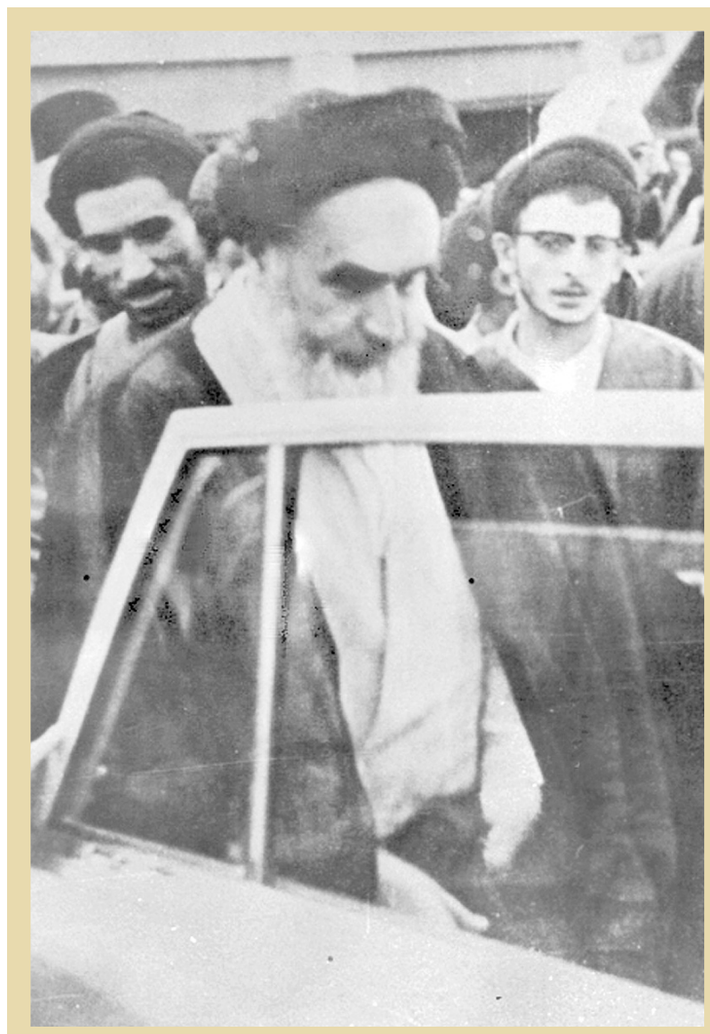

مهر ماه ۱۳۴۴، امام خمینی در آغازین روزهای تبعید به شهر نجف

حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدحسن رحیمیان: «حوزه نجف، تقریباً از جامعه بریده و در خود فرورفته و هرگونه دخالتی را در سیاست در شأن خود نمی‌دانست، به همین دلیل هم به جوانان طرفدار امام، مارک چپ‌گرایی زده می‌شد! در چنین فضایی، ساواک به این نتیجه قطعی رسیده بود که حضرت امام در نجف، قادر به فعالیت نخواهد بود و در واقع در این اقیانوس بیکران، محو و خاموش خواهد شد و به‌کلی از صحنه بیرون خواهد رفت! البته محاسبه رژیم شاه از برخی ابعاد درست از آب درآمد، ولی از بعد علمی حضرت امام، خیر! چون آن حوزه، به عمق علمی ایشان پی برد...»

«تبعید امام خمینی به نجف، زمینه‌ها و پیامدها» در آیینه ۴ روایت

استقبالی بزرگ که برای مخالفان کُشنده بود!

احمدرضا صدری

روزهایی که هم‌اینک بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز تبعید امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی از ترکیه به عراق است. هم از این روی و در مقالی که پیش رو دارید، زمینه‌ها و پیامدهای این رویداد مهم در تاریخچه نهضت اسلامی را، در آیینه چهار روایت مورد خوانش قرار داده‌ایم. امید آنکه مفید و مقبول آید.

چرا تبعید به نجف؟

بی‌تردید یکی از آغازین سؤالات در باب تبعید رهبر کبیر انقلاب به عراق و نجف، چرایی انتخاب این کشور است. در این باره گمانه‌های فراوانی طرح شده است که معروف‌ترین آنها به شرح ذیل، توسط حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان از ملازمان امام خمینی در نجف بیان شده است: «اما در پاسخ به این سؤال که چرا رژیم شاه امام را تبعید کرد؟ علت این بود که تحلیلگران رژیم شاه تصور می‌کردند که حضرت امام پس از یک سال اقامت در ترکیه و سپس اقامت در عراق، در برابر مراجع بزرگ نجف، همچون ماهی در کام نهنگ‌ها قرار می‌گیرد و آنان از نظر علمی از امام بالاتر هستند و در نتیجه امام تحت‌الشعاع آنها قرار می‌گیرند.

دلیل دیگر این بود که حوزه نجف، تقریباً کاری به سیاست نداشت و ده‌ها سال در سکوت به سر برده بود و حداکثر کاری که می‌کرد، باز کردن یک کتابفروشی دیگر و تجدید چاپ فلان کتاب فقهی و اصولی بود. البته اینها کارهای ارزشمندی بودند، اما صرفاً بسنده کردن حوزه به این‌گونه موارد، مصداق سکون و عدم تحرک سیاسی به‌شمار می‌آمد. حوزه نجف به‌قدری از توده مردم فاصله داشت که شناخت جامعه از اسلام و تشیع، حداقلی بود. در مجموع حوزه نجف تقریباً از جامعه بریده و در خود فرورفته و هرگونه دخالتی را در سیاست در شأن خود نمی‌دانست، به همین دلیل هم به جوانان طرفدار امام، مارک چپ‌گرایی‌زده می‌شد. در چنین فضایی، ساواک به این نتیجه قطعی رسیده بود که امام در نجف قادر به فعالیت نخواهد بود و در واقع در این اقیانوس بیکران، محو و خاموش خواهد شد و به‌کلی از صحنه بیرون خواهد رفت. البته محاسبه رژیم شاه از برخی ابعاد درست از آب درآمد، ولی از بعد علمی حضرت امام، خیر! در آنجا، کمتر کسی درجه و جایگاه علمی امام را می‌دانست. نجف و حوزه علمیه آن در ذهن مردم ایران تقدس زیادی داشت و هرگز کسی آنجا را تبعیدگاه تلقی نمی‌کرد اما کسانی که از فضای آنجا خبر داشتند، می‌دانستند آنجا برای امام واقعاً تبعیدگاه است و به همین دلیل هم ایشان را به آنجا فرستادند. علاوه بر این برخی عادات ذاتی حضرت امام، ایشان را نسبت به برخی اقران خویش برجسته کرد. زیارت حرم یکی از مستحبات و آداب ارجمند اسلامی و حرم رفتن منظم و مرتب، امری بسیار پسندیده و باارزش است و اوج علاقه و التجای فرد به ائمه معصومین(ع) را نشان می‌دهد.

شاید هیچ‌کس به اندازه حضرت امام مقید و ملتزم به زیارت ائمه(ع) مخصوصاً حضرت علی(ع) نبود. ایشان جز در روزهایی که بیماری سخت داشتند و حتی کلاس درس را تعطیل می‌کردند، این زیارت را ترک نکردند. در ۱۴ سالی که در نجف بودند، هر روز به زیارت می‌رفتند اما همین حرکت والای معنوی و ولایی، از نگاه متحجران نجف چگونه تفسیر می‌شود؟ آنها می‌گفتند امام با انجام این کار مرتکب فعل حرام می‌شود! آنها می‌گفتند درست است که به زیارت رفتن امر مستحبی است اما چون سایر مراجع این همه پشتکار و نظم را در زیارت ندارند، این کار امام شخصیت سایر مراجع را زیر سؤال می‌برد و در نتیجه هتک حرمت آنها می‌شود که حرام بزرگی است! یکی از نزدیکان یکی از بیوت نجف، تعمد داشت که هر وقت امام به حرم می‌رفتند، می‌آمد و پشتش را به امام می‌کرد و جلوی ایشان می‌ایستاد، طوری که پشتش به دست‌های امام بود که در حال دعا خواندن بودند یا به کتاب مفاتیح ایشان می‌چسبید!

عجیب هم در این کار پیگیری می‌کرد و می‌خواست با این کار، به امام توهین کند! این فرد کینه و عداوت عجیبی به امام داشت. یک بار بزرگی از قم، برای امام نامه‌ای فرستاد و چند سؤال را مطرح کرد. امام در پاسخ به سؤال او درباره نجف، جمله معروف امیرالمؤمنین(ع) را نوشته بودند: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی! صبر کردم درحالی‌که خاری در چشم و استخوانی در گلو دارم! امام واقعاً صبر عجیبی داشتند، طوری که اگر در افراد کمترین نشانه‌ای از انصاف و اخلاق بود، جذب ایشان می‌شدند و تحت تأثیر عظمت، معنویت و خلوص امام قرار می‌گرفتند.»

استقبال عظیم در کربلا و نجف از تبعیدی خستگی‌ناپذیر

زنده‌یاد آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی، از روحانیون دیرپا در نهضت امام خمینی به شمار می‌رفت. وی پیش از تبعید رهبر کبیر انقلاب از ایران، ناگزیر از خروج از ایران شد و در نجف به تبلیغ این نهضت اشتغال یافت. وی در خاطرات خویش، خاطرات ورود امام به عراق را، به شرح ذیل بیان داشته است: «در مهر ۱۳۴۴ بود که به بنده اطلاع دادند امام به کاظمین آمده‌اند. باور کردنش مشکل بود، با اینکه احتمال بسیار ضعیفی می‌دادم که این خبر درست باشد، همراه با عده‌ای از دوستان از جمله شیخ محسن غروی قوچانی که از ملازمین ما بودند- و بعداً هم به سفارش من تا آخر از ملازمین امام بودند- به کاظمین رفتیم و شب به جایی که احتمال می‌دادیم ایشان به آنجا وارد شده بودند، رسیدیم. ما هم آنجا خوابیدیم و نزدیکی‌های سحر بود که صدای آقای حاج شیخ‌نصرالله خلخالی را شنیدیم که داشت با کسی صحبت می‌کرد، بعداً متوجه شدم که در حال صحبت کردن با امام بود. آنها به حرم رفتند و ما هم رفتیم. بعد از چند سال که امام را ندیده بودم، با یکدیگر ملاقات و روبوسی کردیم و هر دو به گریه افتادیم. چند روز در کاظمین بودیم و عده زیادی از نجف، کربلا و شهرهای دیگر، مخصوصاً عده زیادی از روحانیون به دیدن ایشان می‌آمدند. بنده در آنجا به زبان‌های عربی و فارسی، بارها سخنرانی کردم. یکی دیگر از کسانی که عمدتاً به عربی و گاهی هم به فارسی سخنرانی می‌کرد، آقای شیخ محمدمهدی آصفی بود که در حال حاضر از رهبران قیام اسلامی عراق و از فضلا و انقلابیون بسیار صالح و صحیح است. بله، قرار شد قبل از اینکه امام به کربلا و نجف بروند، به سامرا مشرف شویم. بنده هم در همان ماشینی که ایشان و مرحوم آقامصطفی و مرحوم آقای خلخالی هم بودند، سوار شدم. آقای شیخ‌نصرالله خلخالی جلو نشستند و عقب هم آقای خمینی وسط نشستند، آقامصطفی طرف راست ایشان و من هم طرف چپ نشستم. خاطرم هست وسط راه آقا به آقامصطفی فرمودند کمرم خیلی درد می‌کند. کمی آن را بمال! در سامرا هم از امام استقبال خوبی شد و علمای زیادی هم در منزلی که ایشان سکونت کردند، به دیدارشان می‌آمدند، از جمله مفتی اعظم سامرا و عده‌ای از علما و طلاب سامرا آمدند. بنده در آنجا به زبان عربی صحبت و امام را به همه معرفی کردم، چون آنها نام ایشان را از دور شنیده بودند و خیلی دقیق نمی‌شناختند. چند روز در سامرا بودیم و چون قرار بود سخنرانی‌ها به زبان عربی ایراد شوند، غالباً من سخنرانی می‌کردم. بعد به کربلا رفتیم. به کربلا که وارد شدیم، استقبال عظیمی صورت گرفت که برنامه‌ریزی و مدیریت آن با مرحوم آقای آسیدمحمد شیرازی بود که در آن مقطع در کربلا، برو و بیایی داشت و نماز جماعت باشکوهی را در صحن امام حسین(ع) برگزار می‌کرد.

عصر بود که به کربلا وارد شدیم و به منزلی که قرار بود در آن اقامت کنیم، رفتیم. یکی از ساکنان کویت آن منزل را برای امام تدارک دیده بود. بعد از چند روز، قرار شد امام به نجف بیایند. یادم هست که از خود نجف با خان‌نس به استقبال ایشان آمدند. یعنی در مسافت ۹۰ کیلومتری بین نجف و کربلا، حدود ۴۰، ۵۰ کیلومتر جمعیت به استقبال ایشان آمده بودند! خیلی‌ها در ترتیب و تنظیم این استقبال زحمت کشیدند که الان بعضی‌هایشان فوت کرده‌اند. استقبال فوق‌العاده عظیمی از امام شد که برای بعضی از مخالفان کشنده بود، چون تفوق زیادی را نشان می‌داد. ایشان در نجف، وارد همان منزلی شدند که تا به آخر هم در همان جا اقامت داشتند، تمام ۱۳، ۱۴ سال را در آنجا بودند. منزل را آقای خلخالی برای ایشان اجاره کرده بودند. مراجع یکی یکی آمدند. اولین مرجعی که به دیدن امام آمدند، مرحوم آقای خوئی بودند و آخری مرحوم آقای حکیم.»

درخشش علمی و عملی، از آغازین روزهای اقامت در نجف

همان‌گونه که در صدر سن اشارت رفت، رژیم شاه از تبعید امام خمینی به نجف، در پی تحقق اهدافی بود که در موارد فراوانی، از وصول بدان ناکام ماند. هم از این روی تلاش کرد که رفته رفته بر محدودیت‌ها و تضییقات برای ایشان و اطرافیان بیفزاید، امری که نهایتاً به هجرت آن بزرگ از عراق انجامید. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهادی موسوی در این باره می‌گوید: «امام خمینی از همان لحظه ورود به نجف، ابعاد علمی و عبادی خود را نشان دادند.

ایشان هر شب یک ساعت پس از نماز مغرب و عشا، خیلی ساده و بدون ذره‌ای تشریفات، به زیارت حرم امیرالمؤمنین(ع) می‌رفتند. برنامه‌های امام به قدری دقیق بود که افراد بیت ایشان و دیگران، بر اساس این برنامه‌ها، برنامه‌ریزی می‌کردند. زیارت مرتب و منظم هر شب امام خمینی، به صورت یک سنّت درآمد. امام هر سال ۱۰ روز، برای زیارت مخصوص به کربلا می‌رفتند و در کربلا اقامت می‌کردند و هر شب به زیارت می‌رفتند. یکی از مهم‌ترین آثار وجودی امام خمینی در نجف، وارد کردن سیاست به حوزه علمیه نجف و ادامه مبارزات بود که با توجه به فضای غیرسیاسی حوزه نجف، کار بسیار دشواری به شمار می‌رفت. امام این کار را حدود یک سال پس از ورودشان شروع کردند و در این فاصله، به دنبال کسب ابزار و مقدمات علمی و اجتماعی و اخلاقی آن در نجف بودند.

ساواک با تمام قوا، مشغول مانع‌تراشی برای حضرت امام خمینی بود تا جلوی مبارزات ایشان را بگیرد ولی امام با استفاده از هر فرصتی برای اعتراض به هر خلاف رژیم، به مبارزات مستمر خود ادامه می‌دادند. از جمله اعلام نظر درباره جنگ اعراب و اسرائیل، تاج‌گذاری شاه، زلزله طبس، جشن‌های ۲۵۰۰ساله و... بعد از امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بین ایران و عراق، فشارها به حضرت امام بیشتر شد و حکومت بعث، رسماً فقط دو راه پیش روی امام خمینی قرار داد: یکی اینکه فعالیت‌های سیاسی را کنار بگذارند که در این صورت، مشکلی برای ایشان پیش نخواهد آمد و دیگر اینکه در صورت ادامه فعالیت، عراق را ترک کنند. امام بلافاصله کارت اقامت و گذرنامه خود را تحویل دادند و فرمودند من می‌روم! حدود ۱۵ روز، امام در خانه‌شان در حصر بودند و امکان تماس با ایشان وجود نداشت. بالاخره در شب پانزدهم، بعثی‌ها اعلام کردند که خروجی ایشان آماده است. همان شب حدود ۱۰ نفر از همراهان و دوستداران امام، به دعوت مرحوم حاج سیداحمدآقا، در منزل ایشان جمع شدیم. امام پس از تقدیر و تشکر از سختی‌هایی که در دوران اقامت در عراق متحمل شده بودیم، فرمودند که فردا صبح از عراق خارج می‌شوند و کسی هم نباید از این موضوع باخبر شود! به هر حال فردا صبح، نماز را در حرم با امام خمینی خواندیم. ما ایشان را تا مرز کویت همراهی کردیم، اما دولت کویت از پذیرش ایشان سر باز زد و امام به ناچار به بغداد برگشتند. حکومت بعث بار دیگر پیشنهاد خود را مطرح کرد که اگر امام دست از فعالیت سیاسی بردارند، در هر جا که بخواهند اقامت کنند، امکانات لازم را فراهم خواهد کرد. اما امام در پاسخ فرمودند اگر همه کشورهای دنیا هم به روی من در ببندند، سوار کشتی می‌شوم و در دل اقیانوس‌ها، مبارزه را دنبال خواهم کرد! بعد هم که امام خمینی با هواپیما عازم پاریس شدند؛ چون فرانسه نیاز به ویزا نداشت و فقط خروجی می‌خواست که دولت عراق داده بود.»

برافراشتن پرچم علمی و عملی ولایت فقیه از دوران اقامت در نجف

تبیین نظری اصل ولایت فقیه در خلال درس‌های روزانه امام خمینی در مسجد شیخ انصاری نجف، از پیامدهای مهم دوران تبعید ایشان به عراق به شمار می‌رود. این درس‌ها که پس از مدتب تبدیل به کتاب و وارد ایشان شد، نقشی مهم در ساماندهی فکر انقلاب و نظام اسلامی داشت. زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، در باب چگونگی و پیامدهای این رویداد علمی، چنین روایت کرده است: «به نظر من حضرت امام از همان ابتدای نهضت در فکر تشکیل حکومت اسلامی بودند. فقط در آن زمان شرایط فراهم نبود.

امام در نجف در بحث خارج مکاسب به شکل مفصل در این باره صحبت کردند. ایشان اجازه نمی‌دادند کسی درس‌ها را ضبط کند یا دوربین عکاسی بیاورد تا یک شب حجت‌الاسلام غروی، که در دفتر امام کار می‌کردند، برای ما پیغام فرستادند که امام فرموده‌اند فردا ضبط بیاورید. ما خیلی تعجب کردیم، چون امام همیشه با این کار به‌شدت مخالفت می‌کردند. در خانه ضبط بزرگی داشتم که آن را از کویت برایم آورده بودند. آن را به جلسه درس بردم و امام بحث ولایت فقیه را شروع کردند. در ابتدای کار مسئولیت‌ها را تقسیم کردیم. قرار شد عده‌ای صحبت‌های امام را ضبط و عده دیگری پیاده کنند. بعد کسانی که قلم خوبی داشتند، آن صحبت‌ها را ویرایش می‌کردند. البته امام تأکید داشتند حرف‌هایشان عیناً چاپ شود. بعد که سخنرانی‌ها را پیاده کردیم و خدمتشان بردیم، ایشان فرمودند به این شکل قابل ارائه نیست. خدمتشان عرض کردیم که صحبت‌های شما محاوره‌ای هستند و باید به صورت نوشتاری تنظیم شوند. بعد این کار را کردیم و طبیعتاً بعضی از کلمات جابه‌جا شدند. ایشان وقتی متن را دیدند تأیید فرمودند و سپس آن را برای چاپ فرستادیم. بعد هم عده‌ای مسئولیت پخش آنها را به عهده گرفتند. برخی هم عهده‌دار تکثیر نوارها شدند. برادرانی که ضبط داشتند، آن را در اختیار ما قرار دادند و نوارها را تکثیر کردیم و برای مبارزان داخل ایران فرستادیم. ما هر دو درس حضرت امام را در یک جزوه جمع‌آوری می‌کردیم و خدمت امام می‌دادیم و ایشان مطالعه و تأیید که می‌کردند آنها را تکثیر می‌کردیم و با هزاران مشکل و مانع هر طور که بود به داخل ایران می‌فرستادیم. این جزوات به عربی هم ترجمه شدند و پس از تأیید چند تن از ادبا تکثیر و در دانشگاه‌های بغداد، لبنان، سوریه و دیگر کشورهای عربی توزیع شدند. پیش از آن بحث ولایت فقیه در مکاسب می‌آمد، اما کسی به صورت مفصل درباره‌اش بحث نمی‌کرد ولی از آن به بعد توسط استادان برجسته حوزه مورد بحث و بررسی قرار گرفت و از مباحث غنی فقها در فقه اسلامی شد.

کسانی که با سفارت ایران و ساواک ارتباط داشتند، دائم مخالفت می‌کردند اما چون مراجع و علما واکنشی نشان نمی‌دادند، مخالفت‌های آنان تأثیر زیادی نداشت. اکثر علما و مراجع به اصل ولایت فقیه اعتقاد داشتند، منتها در فضای بسته و پر از اختناق رژیم بعث مطرح کردن آن را به صلاح نمی‌دیدند، کما اینکه احکام مهمی چون امر به معروف و نهی از منکر هم متروک شده بودند. وقتی امام به تفصیل بحث ولایت فقیه را مطرح کردند، بسیاری از فضلای نجف هم جرئت پیدا کردند و به این بحث پرداختند. البته مخالفین را هم می‌دیدیم که در کوچه و بازار و در جلسات خصوصی علیه امام حرف می‌زدند و به ایشان نسبت‌هایی را که شایسته خودشان بود می‌دادند، مثلاً یک عطاری بود که اکثر آقایان از آنجا خرید می‌کردند. اینها بعد از نماز مغرب و عشا جلوی آنجا جمع می‌شدند و شایعاتی از این قبیل را که موضوع درس‌های امام را بختیار دیکته کرده است و حالا ایشان به عنوان حکومت اسلامی مطرح می‌کند، پخش می‌کردند! نسبت دادن چنین چیزی به یک مرجع که از اعلام حوزه نجف بود، حقیقتاً زشت، زننده و بسیار مسخره بود و کسی که در آغاز این سخن را نشر داد، واقعاً در حوزه نجف منفور شد و دولت عراق هم خیلی سعی کرد او را اخراج کند، منتها چون به یکی از مراکز علمی حوزه نجف وابسته بود، آنها مانع اخراجش شدند. در اطراف و اکناف هم کسانی بودند که از این لاطائلات به هم می‌بافتند که البته بر اهل فضل و عقل و فهم تأثیری نداشت و امام همچنان از جایگاه بالایی برخوردار بودند.»

حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور: «حضرت امام اجازه نمی‌دادند کسی درس‌ها را ضبط کند یا دوربین عکاسی بیاورد. تا یک شب حجت‌الاسلام غروی- که در دفتر امام کار می‌کردند- برای ما پیغام فرستادند که امام فرموده‌اند فردا ضبط بیاورید! ما خیلی تعجب کردیم، چون امام همیشه با این کار به‌شدت مخالفت می‌کردند. در خانه ضبط بزرگی داشتم که آن را از کویت برایم آورده بودند. آن را به جلسه درس بردم و امام بحث ولایت فقیه را شروع کردند»

مهر ماه ۱۳۴۴، دیدار علمای نجف با امام خمینی در محل اقامت ایشان